پژوهشنامه خراسان بزرگ

شماره ۳۲ پاییز ۱۳۹۷

No.32 Fall 2018

۵۹-۷۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۷/۲۹

واکاوی فراز و فرود قدرت سیاسی ملوک نیشابور (۵۸۳-۵۴۸ق)

➢ **محسن مؤمنی** : استادیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه

➢ **محسن مرسلپور:** دانشیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان (morsalpour@lihu.usb.ac.ir)

چکیده

مرگ سنجر تفرق قدرت و قلمرو را در خراسان در پی داشت. مؤید آی ابه از قدرتمندترین سرداران سلطان سنجر بود که در تحولات اواخر زندگی سلطان نقش برجسته‌ای داشت. وی در دوره‌ی اسارت سنجر تلاش نمود در کنار مقابله با غزها، جایگاه مناسبی را به‌عنوان یکی از مدعیان قدرت به دست آورد. تکاپوهای مؤید معارض با گسترش طلبی خوارزمشاهیان، غوریان و سلجوقیان عراق بود. پژوهش حاضر با روش و رویکرد توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع دست‌اول به دنبال بررسی این موضوع است که چرا ملوک نیشابور موفق نشدند از خلاء قدرت ناشی از مرگ سنجر برای تثبیت حاکمیت خود استفاده نمایند؟ یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد مؤید آی‌ابه فاقد مشروعیت لازم برای حکومت بر خراسان بود و قدرت فزاینده خوارزمشاهیان عامل اصلی در عدم موفقیت ملوک نیشابور بوده است. مؤید و جانشینانش موفق نگردیدند قلمرو و حاکمیت مستقلی برای خود ایجاد نمایند و تنها توانستند ویرانگری‌های غزها را کاهش دهند؛ هرچند بعدها قربانی قدرت رو به تزاید خوارزمشاهیان شدند. به نظر می‌رسد تحولات این دوره را بتوان به‌عنوان پیشینه‌ای برای حملات ویرانگر مغول و وادادگی فرهنگی شرق ایران طی قرن بعد در نظر گرفت.

واژگان کلیدی: خراسان، نیشابور، سلطان سنجر، مؤید آی‌ابه، طغانشاه

Abstract

Khorasan was important in Seljuk rule, and at the beginning of the formation of the Seljuk rule, Cheghri Beig took it to prevent the invasion of Qarakhanis, Ghaznavids, Ghaznavids and other Guzs. Calm and rebellion took place after the primary damage which occurred during the arrival of the Seljuks, in the Cheghri and Alb Arsalan periods. Alb Arsalan and Malkshahh paid more attention to the center and west of the empire, when the Sanjar of Khorasan came to the center of Seljuk rule. The great Khorasan, which was the center of the empire during the Sultan Sanjar period and had a great economic and social prosperity, suffered from unfavorable conditions by attacking Ghuz in various cities, and in the sixth century AH, the political, social, and economic situation in Khorasan was disrupted. The decline of the Seljuks power in Khorasan was accompanied by the collapse of political affairs and separation of the Sanjar amirs, along with the attempts of Khwarazmshahids and Ghorids. The government of Moayed and his successors, whom Jozjani called Neishabours governor, was one of the facets of struggle for power and attempts to gain territory in Khorasan. Accordingly, the purpose of this article is to examine the political history of their rule. since the explanation of the political and social situation in Khorasan in the second half of the sixth century.

Keywords: Khorasan, Sultan Sanjar, Moayed ibeh, Ghuz, Neyshabur, Thoghanshah

*نویسنده مسئول مکاتبات: محسن مؤمنی (۰۹۱۸۸۷۲۱۷۲۰) (momeni2003@yahoo.com)

مقدمه

خراسان در حکومت سلجوقی جایگاه مهمی داشت و در ابتدای تکوین حکومت سلجوقی، چغری‌بیگ آن را در اختیار گرفت تا از هجوم قراخانیان، غزنویان، قبچاق‌ها و سایر غزها ممانعت نماید. پس از آسیب‌های که در بدو ورود سلجوقیان وارد آمد، در دوره چغری و آلب ارسلان آرامش حاکم شد و آبادانی رخ‌نمود. آلب ارسلان و ملکشاه بیشتر به مرکز و غرب امپراتوری توجه نمودند، اما با مرگ سلطان محمد در ۵۱۱ق سلطان سنجر مبدل به سلطان بزرگ سلجوقی گردید و به دنبال آن خراسان مرکز حکومت سلجوقیان بزرگ شد. خراسان بزرگ که در دوره سلطان سنجر مرکز امپراتوری و دارای رونق و شکوفایی از نظر اقتصادی و اجتماعی بود، با حمله غزها اوضاع نامساعدی یافت و در نیمه دوم قرن ششم هجری اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خراسان دچار نابسامانی شد. افول قدرت سلجوقیان در خراسان توأم با گسیختگی امور سیاسی و تجزیه‌طلبی امرای سنجر، به همراه سطوت و غارت غزها و تکاپوهای خوارزمشاهیان و غوریان بود. حکومت مؤید آی‌ابه و اخلافش که جوزجانی آن‌ها را «ملوک نیشابور» نامیده یکی از اضلاع کشمکش بر سر قدرت و تکاپو در جهت کسب قلمرو در خراسان بودند که هدف پژوهش حاضر بررسی تاریخ سیاسی حکومت آن‌ها است. انجام تحقیق حاضر ازاین‌روی اهمیت بیشتری می‌یابد که تبیین اوضاع سیاسی و اجتماعی خراسان در نیمه دوم قرن ششم فارغ از بررسی حکومت ملوک نیشابور، قابل تشریح نیست و پژوهش حاضر آن را وجهه همت خود قرار داده. سؤال اصلی پژوهش این است که دلایل عدم موفقیت ملوک نیشابور (مؤید آی‌ابه و فرزندانش) در ایجاد حکومت مستقل چه مواردی بوده است؟ متعاقبا فرضیه اصلی بر این قرار دارد که مؤید آی‌ابه فاقد مشروعیت لازم برای حکومت بر خراسان بود. فرضیه مکمل نیز چنین است که قدرت روبه رشد خوارزمشاهیان عامل اصلی در عدم موفقیت ملوک نیشابور بوده است.

پیشینه پژوهش

منابع دوره سلجوقی در مورد موضوع پژوهش حاضر تنها در مورد هجوم غزها مطالب نسبتاً مفصلی دارند و به بخش‌های پس از مرگ سنجر توجه چندانی نداشته‌اند و ازاین‌روی که اغلب آن آثار در قلمرو سلجوقیان عراق یا شام تحریر یافته‌اند، در مورد خراسان در نیمه دوم قرن ششم مطالب قابل‌توجهی ارائه نمی‌کنند. بیشتر اطلاعات در مورد این دوره را ابن فندق در مشارب التجارب ارائه داده که متأسفانه از میان رفته است، بنابراین با مدد خلاصه‌ای از آن‌که در الکامل و احتمالاً جوزجانی باقی‌مانده، می‌توان بخش‌هایی از تاریخ این دوره را ترسیم نمود. بیشتر اطلاعات منابع دسته اول در این دوره تنها به موضوع حمله غزها و نتایج مخرب آنان بر شهرهای خراسان اشاره دارند و کمتر به ملوک نیشابور توجه کرده‌اند. به دلیل همین قلّت روایات تاریخی در مورد این برهه است که محققان توجه چندانی به آن ننموده‌اند. از منابع پژوهشی می‌توان به *تاریخ دولت خوارزمشاهیان* تألیف قفس اوغلی اشاره نمود. در این اثر مؤلف در بحث از زمینه‌های قدرت‌گیری سلطان آتسز و سلطان تکش خوارزمشاه اشاره‌ای هم به تلاش‌های مؤید آی‌ابه برای رسیدن به قدرت دارد. از دیگر منابع می‌توان به *تاریخ ترکان در دوره سلجوقی* تألیف محمد آلتای کوی من به زبان ترکی اشاره نمود که مطالب مفیدی درباره تلاش مؤید برای مهار قدرت غزها ارائه داده است.

تکاپوهای سیاسی مؤید آی‌ابه در اواخر حکومت سلطان سنجر

سنجر سلطان مقتدری بود که در دوره‌ی اوج قدرتش، حیطه‌ی نفوذش از یک‌سو تا بغداد و از سوی دیگر تا ماوراءالنهر و مرزهای هند می‌رسید. اما در اواخر حکومت سلطان سنجر اوضاع سیاسی آشفته شده و تسلط سلطان بر امور دچار خدشه شد. نخستین وهنی که در حکومت وی پدید آمد مربوط به سال ۵۳۶ق و شکست از قراختاییان در جنگ قطوان بود. جوزجانی می‌نویسد که پس از نبرد قطوان «کار مملکت ضعیف شدن گرفت» (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/۲۶۲). پس از این نبرد حکام تابع سلطان عصیان نمودند تا استقلال خود را به دست آورند. اما سنجر هنوز به آن اندازه توان داشت که ارکان قدرت خود را بازسازی نموده و یاغیان را تابع خود نماید. لکن با گذشت کمتر از یک دهه از این نبرد، ضعف و پیری بر سلطان چیره گشت و با تسلط امرا بر امور، فتور در حکومت سنجر راه یافت. بنداری می‌نویسد که چون مدت زندگی سنجر امتداد یافت امیران بر وی چیره شدند و

در مقابل او گردنکشی می‌کردند (بنداری، ۱۳۵۷: ۳۳۲). راوندی نیز می‌نویسد که امیران «چون دستی بالای دست خود ندیدند دست تطاول از آستین بیرون کشیدند و بر رعایا ستم آغاز نهادند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۷۱).

یکی از امرای بزرگ سلطان سنجر که نقش مهمی در تضعیف حکومت او داشت، مؤید آی‌ابه بود. مؤید از محرکان اصلی سلطان برای پیکار با غزها بود که نتیجه‌ای جز شکست سنجر و ویرانی خراسان در پی نداشت. فتنه غز به سال ۵۴۸ق اتفاق افتاد. غزان انبوهی از طوایف ترک بودند که توسط قراختاییان از ماوراءالنهر رانده‌شده و به نواحی خَتلانِ بلخ کوچیده بودند. خواندمیر می‌نویسد که غزها چهل هزار خانوار بودند که «در ولایت خَتلان و چَغانیان و حدود بلخ و قندوز و بَقلان اقامت نمودند» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲/۵۱۰). برخی مورخان چون شبانکاره‌ای و ابن اثیر معتقدند که غزها افرادی مؤمن و آرام بودند و ستم عمال سلطان سبب شورش آن‌ها شد. اما احتمالاً نظر بنداری صحیح‌تر است که می‌نویسد غزها «برای ستم فال می‌زدند» (بنداری، ۱۳۵۷: ۳۳۸). آقسرایی نیز می‌نویسد که مردم ولایات و حشم سلطان از حضور غزها در رنج بودند (آقسرایی، ۱۳۶۲: ۲۲). زاپورشت نیز معتقد است که غزها خود را از حکومت سلجوقی مستقل نموده و از شناخت هر اقتداری غیر از روسای قبایل خود خودداری می‌نمودند (Zaporozhets, 2012: 187). غزها هرساله بیست هزار گوسفند به مطبخ‌خانه سلطنتی می‌دادند. ایشان یک‌بار محصل مالیاتی را کشتند. پس از این اقدام سران غز نسبت به سلطان سنجر اظهار اطاعت نموده و متعهد شدند که به غیر از خراج مرسوم، هرساله پنج هزار گوسفند و صد هزار دینار پرداخت کنند (ابن جوزی،۱۴۳۴: ۲۰/۴۳۰). بزرگان درگاه، سنجر را به صلح مشورت دادند، اما امیر قماج حاکم بلخ سلطان را به جنگ تحریض نمود. غزها علیه قماج حاکم بلخ شوریده و او را به قتل آورند. سنجر چنین اقدامی را برنتابید و ضمن امتناع از پذیرش پوزش غزها، با لشکری جرار به سرکوبی آن‌ها شتافت (بیضاوی،۱۳۸۲: ۱۱۱).

مؤید آی‌ابه ازجمله امرایی بود که در تحریک سلطان سنجر به سرکوبی غزها نقش داشت. به نقل از میرخواند، سلطان بر غزها رحم کرد ولی امیر مؤید بزرگ و یرنقش مروزی مانع شدند و گفتند که بازگشت بدون تأدیب غزان به‌هیچ‌وجه مصلحت نیست (میرخواند، ۱۳۵۸: ۴/٦٨٦). به نوشته راوندی سلطان عزمی برای پیکار با غزها نداشت و با اصرار چند تن از امیران خود مانند امیر یرنقش، امیر عمر عجمی و به‌ویژه امیر مؤید به جنگ آن‌ها رفت (راوندی، ۱۳٦۴: ۱۷۹؛ koymen,2004:300). در این نبرد سلطان سنجر از غزها شکست‌خورده و اسیر شد. فروزانی چیرگی غزها بر سنجر را مبدأ تحولات مهمی‌دانسته است (فروزانی، ۱۳۹۳: ۱۹۹). گروسه نیز معتقد است طغیان غز نشان داد که داخل نمودن ایلات صحرانورد در جامعه ایرانی و تشکیلات اجتماعی و مدنی این سرزمین با چه مشکلاتی مواجه می‌گردد (گروسه، ۱۳۷۹: ۲۷۳). امیر مؤید یکی از اسباب شکست سلطان سنجر بود. راوندی بر مؤید لعنت می‌فرستد که سبب جنگ با غزها شده و می‌نویسد دشمنی سپاهیان با آی‌ابه عامل قصور آن‌ها در جنگ و شکست سلطان شد (راوندی، ۱۳٦۴: ۱۷۹). میرخواند نیز علت شکست سنجر را این می‌داند که غزان دست از جان شسته بودند و بیشتر امرا برای آنکه با امیر مؤید بزرگ و یرنقش خوب نبودند در جنگ سستی کردند (میرخواند، ۱۳۵۸: ۴/٦٨٧). به نظر می‌رسد که مقارن این زمان مؤید بر دربار سلطان سنجر چیرگی داشت و تحکم او سبب رنجش امرای دیگر شده بود.

رهبران غزها پس از شکست دادن سنجر به خدمت وی ایستاده و خطبه بنام وی خواندند. اما باوجود این اقدام، حکومت سنجر را به چیزی نمی‌گرفتند و تنها وی را به‌عنوان آلت دست می‌پذیرفتند. چنان‌که بختیار از سلطان درخواست نمود شهر مرو را به وی اعطا کند و زمانی که سنجر با ادعای دارالملک بودن مرو، از واگذاری آن امتناع نمود، وی را به سخره گرفتند (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۱۲/۲۳؛ ابن‌الوردی،۱۴۱۷: ۲/ ۵۲). ابی‌الفداء می‌نویسد، سلطان سنجر بعد از این ماجرا از تخت پایین آمد و وارد خانقاه مرو شد و از پادشاهی توبه کرد (ابی‌الفداء، بی‌تا: ۳، ۲۷). ظاهراً در ابتدا غزها از سلطان اطاعت می‌کردند ولی بعدها او را در یک قفس آهنی نگهداری می‌کردند (سبط بن جوزی، ۱۴۳۴: ۲/۴۳۰). غزها خراسان را میان خود تقسیم نمودند و در شهرهای مختلف پراکنده‌شده و آن‌ها را غارت نمودند. آن‌ها ابتدا مرو را که تختگاه سلطان سنجر بود سه روز غارت نمودند

و سپس به نیشابور رفته و آن را به باد نهب و غارت داده و تعداد زیادی از نفوس و علما را کشتند آنان سنجر را با خود همراه می‌بردند، درحالی‌که به او سلطان می‌گفتند اما به او توجه نمی‌کردند (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۰؛ ابی‌الفداء، بی‌تا: ۳/۲۹-۲۷؛ ابن‌جوزی، ۱۴۳۴: ۲۰/۴۵۷؛ ابن‌الوردی، ۱۴۱۷: ۲/۵۵). شهرهای دیگر چون طوس، جوین، اسفراین نیز توسط غزها غارت شد. علما و بزرگان زیادی نیز توسط غزها کشته شدند، ازجمله محمد بن حسن زندخانی که در ۵۴۹ق در سرخس به قتل رسید (حموی، ۱۳۸۳: ۲/۶۳۵). غزها چندین مرتبه در نیشابور کشتار و غارت نمودند. ازجمله در ۵۴۸ق جمعیت زیادی از مردم نیشابور را به قتل رساندند. زمجی اسفزاری ویرانی نیشابور در ۵۵۰ق توسط غزها را مذکور نموده است (زمجی‌اسفزاری، ۱۳۳۸: ۱/ ۲۴۳-۲۴۴). در ۵۵۳ق نیز مجدداً غزها شهر نیشابور را غارت نمودند (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲: ۱۸/۱۳۴). شدت تخریب هجوم غزان در خراسان بسیار زیاد بود، به‌طوری‌که عتبه الکتبه از خراسان در این زمان به‌عنوان «موضعی یکسر خراب و مردمی بی‌نان و آب» (جوینی، ۱۳۸۴: ۱۵۳) یاد کرده است. در این زمان امرای غز حاکم مطلق خراسان بودند و بین خودشان اتفاق‌نظری نداشتند و هر یک برای خود نیروهای جدا و سفرا و ایلچیان مستقل داشتند. اینکه آنان هنگام سفر به مناطق مختلف خراسان سلطان سنجر را -که در دست آن‌ها اسیر بود - به‌عنوان سلطان متبوع می‌بردند نشان می‌دهد که آنان نیز خواستار از بین بردن هرج و مرج حاکم -ولو به‌طور نسبی- و جلب اعتماد مردم و کسب مشروعیت بودند (قفس‌اوغلی، ۱۳۶۷: ۸۱). غزان در پی کسب مشروعیت بودند چراکه متوجه شده بودند در خراسان جایگاهی ندارند. حتی آنان سعی کردند با حکومت‌های مجاور متحد شوند تا از این طریق از سایه‌ی حکومت سلطان سنجر سلجوقی خارج شوند. ابن اسفندیار می‌نویسد، هنگامی‌که غزان همه خراسان را گرفتند طوطی بیگ و قرقود که مهتر و سرور و پادشاه غزان بودند، هرکدام رسولی جداگانه نزد اسپهبد مازندران فرستادند و پیغام دادند که سنجر دشمن تو بود و ما او را گرفتیم. ایشان پیشنهاد دادند که خراسان را بین خود تقسیم کنند یک سهم اسپهبد را باشد و دو سهم غزان را. اما اسپهبد به سخن غزان و رسولان آن‌ها توجهی نکرد (ابن‌اسفندیار، ۱۳۸۶: ۲/۹۶). حتی روسای غزها بعد از مرگ سلطان سنجر برای مشروعیت دادن به اعمال خود، محمود خان را تحت عنوان رکن‌الدین محمود به جانشینی سلطان متوفی بر تخت سلطنت خراسان نشاندند (قفس‌اوغلی، ۱۳۶۷: ۸۱).

امرای سنجر پس از اسارت او در خراسان پراکنده‌شده و برخی شهرهای آن سامان را تحت تسلط خود درآورده و تلاش کردند در برابر غزها پایداری نمایند. بیشتر امرای سنجر به همراه مؤید و طاهر بن فخر الملک وزیر سنجر به نیشابور رفته و سلیمانشاه بن محمود برادرزاده سلطان سنجر -که ولیعهد او بود- را به تخت برداشته و خطبه بنام او کردند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۱۱/۱۸۰؛ koyman,2004:305). ابن‌اسفندیار روایت دیگری از امرای فراری سنجر دارد و می‌نویسد، بعد از اسارت سلطان سنجر به دست غزان، بیشتر امرای سنجر به خدمت اسپهبد تاج‌الملوک مرداویج بن علی در استرآباد رفتند و سلیمانشاه برادرزاده‌ی سلطان نیز همراه آنان بود و اسپهبد از آنان پذیرایی گرمی انجام داد (ابن‌اسفندیار، ۱۳۸۶: ۲/۹۲). مؤید آی‌ابه به خدمت سلیمان ایستاد تا به مقابله با غزها بپردازد، اما سلطان جدید نتوانست بر امور خراسان تسلط یابد. وی کفایت چندانی نداشت و همه‌ی امرا در خدمت او متفق نبودند. سلیمان در نخستین اقدام سپاهی فراهم نموده و به پیکار با غزها شتافت. اما غزها که با شکست دادن سلطان سنجر جسارت یافته بودند، سپاه سلیمان را در ذی‌قعده ۵۴۸ق هزیمت نموده و به عقب راندند و در ذی‌حجه ۵۴۹ق نیشابور نیز به دست غزها افتاد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۱۱/ ۱۸۰؛ قفس‌اوغلی، ۱۳۶۷: ۷۸). سلطان سلیمان پس از این واقعه خراسان را ترک نمود و به قلمرو آتسز خوارزمشاه رفت. وی با دختر آتسز ازدواج نمود، اما پس از مدتی از چشم خوارزمشاه افتاد و سپس به عراق رفت. ابن اثیر، بدرفتاری و سوء تدبیر سلیمان و مرگ طاهر بن فخر الملک بن نظام الملکِ وزیر را از عوامل اختلال امور حکومت او دانسته است (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۱۱/۱۸۲، ۱۸۰).

در برابر دو نیروی جدایی‌طلب یعنی امرای سنجر و غزها، به رهبری نیرومند نیاز بود و سلیمان ثابت کرد که فردی نالایق و پادشاهی ضعیف است (باسورث، ۱۳۸۹: ۱۵۴).

امرای سنجر پس از گریز سلیمان، خواهرزاده‌ی سلطان سنجر، محمود بن محمد بن بغراخان را به حکومت برداشتند. در ۵۴۹ق محمود خان به گرگان رفت و امراء سلطان سنجر نزد وی اجتماع نمودند و خطبه سلطنت به نام او بر منابر خراسان خوانده شد (فصیح‌خوافی، ۱۳۸٦: ۲/۲۴۷)؛ اما وی نیز نتوانست همه‌ی امرا را تحت سیطره‌ی خود درآورد. در این زمان مؤیدالدین آی‌ابه از محمود جدا شد و تلاش نمود تا قلمرو مستقلی برای خود تصاحب نماید. وی توانست بر نیشابور مسلط شود و از پیوستن به محمود ابا نمود. سلطان جدید به مؤید نامه نوشته و خواست به سپاه محمود ملحق شود؛ اما مؤید پس از چندین مکاتبه تنها پذیرفت که مبلغی به سلطان بپردازد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۱۱/۱۸۴-۱۸۳). رفتن محمود به گرگان را می‌توان در راستای عدم همراهی مؤید با او در نیشابور دانست. آتسز خوارزمشاه از جانشینی محمود حمایت نمود و ضمن ارسال مکتوبی، او را به سبب داشتن نسب از دو خاندان سلجوق و افراسیاب ستود و اظهار نمود از این‌که محمود در خراسان به قدرت رسیده، اظهار شادمانی می‌کند (تویسرکانی، ۱۳۸۳: ۱/۱۴-۱۳). محمود نیز کامیابی چندانی در برابر غزها نیافت و از ایشان شکست خورد و تا آزادی سلطان سنجر از اسارت غزها در قلمرو محدودی به حکومت پرداخت. قفس اوغلی جانشینی محمود را به‌عنوان دومین اقدام جدی برای سامان دادن مجدد تشکیلات امپراتوری سلجوقی در خراسان می‌داند (قفس‌اوغلی، ۱۳٦۷: ۸۰). مؤید آی‌ابه مهم‌ترین امیر سلجوقی در دوره اسارت سنجر بود که آهنگ مقابله با غزها داشت. وی توانست بر نیشابور و طوس و برخی شهرهای دیگر مسلط شود و در برخی موارد از سلطه‌ی غزها بر این شهرها ممانعت نموده و حتی تلاش نمود تا قلمروی خود را گسترش دهد. اما تکاپوهای مؤید همواره توأم با کامیابی نبود و بارها در برابر غزها عقب نشست.

قدرت سیاسی در دوره اسارت سنجر در خراسان با شدت و ضعف همراه بود و سلطان محمود، غزها و مؤید تنها نیروهای سیاسی مؤثر در آنجا نبودند. برخی سرداران سنجر توانسته بودند شهرهایی را تحت سلطه گرفته و مستقلاً حکمروایی نمایند. اسماعیلیانِ قهستان نیز فرصت را مغتنم شمرده و به برخی شهرهای خراسان چون خواف و توابع آن می‌تاختند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۱۱/۱۹۹-۱۹۸). غوریان و خوارزمشاهیان نیز شهرهایی از خراسان را متصرف شدند. غوریان تلاش نمودند تا هرات را تحت سیطره‌ی خود درآورند. آتسز خوارزمشاه که سه بار علیه سنجر شورش نموده و هر بار تسلط سلجوقیان را بالاجبار پذیرفته بود، فرصت مداخله در خراسان یافت و با دستاویز مبارزه با غزها به برخی شهرهای خراسان یورش برده و بر آن‌ها چیره شد. در تاریخ دولت آل سلجوق ذکر شده که آتسز به هنگام اسارت سنجر، در پی گسترش قلمرو خود بود (عمادالدین‌کاتب، ۲۰۰۵: ۱۴۳). شبانکاره‌ای نیز می‌نویسد آتسز پس از اسارت سنجر به بهانه‌ی او به خراسان آمده و «خراسان را فروگرفت» (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۲/۱۳٦). ابن اثیر اوضاع این برهه‌ی زمانی را به‌خوبی ترسیم نموده است و می‌نویسد: از غزان و خراسانیان، هرکسی بر ناحیه‌ای از خراسان دست‌یافته و تمام درآمدهای آن را متصرف می‌شد و هیچ سروری هم نداشتند که آنان را گردآورده و متحد سازد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۱۱/۲۱۰).

ناکامی محمود در نبرد با غزها و عدم همراهی مؤید آی‌ابه، جانشین سنجر ناگزیر از التجا به دربار آتسز خوارزمشاه نمود. محمود از آتسز برای پیکار با غزها و اخراج آنان از خراسان مدد جست و آتسز با لشکریانی به نسا آمد. آنگاه‌که اتحاد محمود با آتسز به نتیجه نزدیک می‌شد، سلطان سنجر به‌واسطه‌ی مؤید آی‌ابه از اسارت غزها گریخت (koymen,2004:306). محمود خان به خاطر کمک خواستن از آتسز پشیمان و نگران شد، سرانجام در خبوشان این دو با یکدیگر ملاقات کرده و درباره امور مهم با یکدیگر به گفتگو پرداختند. رشیدالدین به مناسبت این مهمانی قصیده‌ای با این مطلع دارد:

جمعند همچنانکه بیک برج در دو سعد
در یک سرای پرده میمون، دو شهریار

نامه‌های فارسی شماره ٦ و ۵ کتاب عرائس الخواطر و ۹تا ۵ نسخه ضمیمه عرائس از سوی آتسز به محمود ارسال شده است که بیشتر تأکید بر مودت و تهنیت پادشاهی است و در یکی از نامه‌ها محمود اظهار تمایل نموده به خوارزم سفر کند و آتسز به عذرخواهی، انصراف او را خواسته است (تویسرکانی، ۱۳۸۳: ۱۵۷).

اوضاع سیاسی خراسان در سه سالی که سنجر در دست غزها اسیر بود به‌قدری بحرانی بود که حتی رهایی سلطان سنجر نیز نتوانست آن را سامان دهد. سلطان سنجر در رمضان سال ۵۵۱ ه.ق به کمک آی‌ابه توانست از اسارت غزها بگریزد. وی ابتدا به ترمذ و از آنجا به‌سوی جیحون رفت و پس از آن وارد دارالملک مرو شد (ابن‌اسفندیار،۱۳۸٦: ۹۸؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۹؛ میرخواند، ۱۳۷۵: ۴/٦۸۸-۷۸۷؛ ابن جوزی،۱۴۳۴: ۲۰/۴٦۳). به نظر می‌رسد مؤید دفع غزها را در اولویت قرار داده که به فراری دادن سلطان اقدام نمود. شاید یکی از دلایلی که می‌تواند دلیل اقدام مؤید برای کمک به فرار سلطان سنجر باشد موضوع جدایی او از محمود خان است. در قدرت‌گیری و حکومت آتی محمود جایی برای مؤید وجود نداشت و آی‌ابه با آزاد کردن سنجر در پی تشکیل جناحی در مقابل محمود خان و آتسز خوارزمشاه بود.دلیل دوم در اقدام مؤید آی‌ابه شاید این موضوع باشد که مؤید در طول سه سال تکاپو برای به دست گرفتن قدرت، در زمان اسارت سنجر، به این نتیجه رسیده بود که فاقد مشروعیت لازم برای تصاحب قدرت و تشکیل حکومت مستقل در خراسان است. بنابراین تنها راه بقای حکومت خود را قرار گرفتن در پناه مشروعیت سلطان سنجر می‌دانست و اینکه اتحاد آتسز با محمودخان اولین پیامدش حذف قدرت او از نیشابور خواهد بود.

با گریختن سنجر از اسارت معادلات محمودخان و آتسز به‌هم خورد. چراکه آتسز بعد از آزادی سنجر در نامه‌ای ظاهراً از آزادی سلطان سنجر اظهار شادمانی نموده و نسبت به سلطان اظهار اطاعت کرد (تویسرکانی، ۱۳۸۳: ٦/۱). آتسز با این نامه به‌گونه‌ای از اتهام همراهی با محمود خان و دخالت در اوضاع خراسان خود را تبرئه نموده و خود را مطیع سلطان سنجر معرفی کرد. محمود و آی‌ابه به خدمت سلطان درآمدند و ایل ارسلان خوارزمشاه -که اندکی پیش جانشین پدرش آتسز شده بود- سلطه سنجر را به رسمیت شناخت. اما سلطان سنجر نیز نتوانست مجدداً همه خراسان را تحت سیطره خود درآورد و به نقل شبانکاره‌ای «خزانه تهی و لشکر پراکنده و مملکت خراب دید»(شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۲/۱۱۳-۱۱۲). سنجر حتی پیش از اسارت، سیطره بر امرا را از دست داده بود و در این زمان نیز قادر نبود بر اوضاع آشفته‌ای که در خراسان وجود داشت، مسلط شود. تضعیف بنیه‌ی مالی منطقه بر اثر غارت‌های پیاپی غزها نیز مزید بر علت بود. بنابراین سلطان سنجر در سال ۵۵۲ه.ق، اندکی پس از قدرت‌گیری مجدد، بدون این‌که بتواند اقدام مهم و مؤثری انجام دهد به دلیل بیماری قولنج و اسهال درگذشت (ابی-الفداء، بی‌تا: ۳/۳۳؛ ابن‌الوردی، ۱۴۱۷: ۲/۵۸).

تکاپوهای مؤید آی‌ابه بعد از مرگ سلطان سنجر برای تسلط بر خراسان

اگرچه سلطان سنجر نتوانست همه‌ی خراسان را تحت سیطره درآورده و اوضاع را آرام سازد لکن مرگ وی پراکندگی قدرت را تشدید نمود. پس از مرگ سلطان سنجر خراسان میان امرای او تسهیم گردید (ابن‌خلدون، ۱۳٦۳: ۲/۸۰۱). با حمایت برخی امرای سنجری، محمود مجدداً به تخت نشست. اما پاره‌ای دیگر از امرا حاکمیت محمود را نپذیرفتند. مؤید آی‌ابه ضمن رد سروری محمود، نیشابور را تصرف نموده و خطبه بنام خود کرد. اختیارالدین آی‌تک از دیگر امرای سلطان سنجر دهستان را در اختیار گرفت و حمایت خوارزمشاه را نیز کسب نمود. اطراف ناحیه جرجان را اسپهبد غازی رستم، حکمران طبرستان، به آی‌تک واگذار کرده بود. در ۵۵۵ق زمانی که غزها به دهستان هجوم بردند، سپاه متحد آی‌تک و اسپهبد را منهزم ساختند. شاه غازی مجبور شد به پایتخت خود ساریه بازگردد و آی‌تک نیز به‌ناچار به خوارزم گریخت و غزها دهستان را غارت کردند (قفس-اوغلی،۱۳٦۷: ۹۷). برخی دیگر از امرا نیز برخی شهرهای خراسان را تصاحب نمودند. ازجمله این امیران می‌توان به امیر ایثاق و سنقر اشاره نمود (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۱۱/۲۲٦-۲۲۵). به‌ویژه ایثاق دردسرهای زیادی برای مؤید و محمود فراهم آورد. فتنه غز نیز آرام نشده بود و ایشان برخی شهرهای مهم خراسان چون مرو، بلخ و سرخس را در دست داشتند و هجوم‌های غارت‌گرانه‌ای هم به شهرهای دیگر می‌بردند و «هر بی‌راهی که ممکن بود می‌کردند»(همدانی، ۱۳۸٦: ۷۱).

یکی از مهم‌ترین مسائل حکومت مؤید آی‌ابه ارتباط وی با بازماندگان حکومت سنجر و به‌ویژه سلطان محمود بود. رابطه مؤید با محمود، گاه توأم با همکاری و زمانی همراه با خصومت بود. در ابتدای روی کار آمدن محمود در ۵۵۲ق، مؤید رقبهٔ طاعت وی را برنتافته و حکومت مستقلی در

نیشابور پی افکند. در سال بعد که امیر ایثاق -از امرای دیگر سنجر- اسفراین را غارت نمود، محمود و مؤید اتحاد یافته و به نبرد با وی اقدام نمودند. در این پیکار نیروهای متحد توانستند ایثاق را شکست دهند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۲۲۶/۱۱). به نظر می‌رسد در این زمان مؤید سلطه‌ی سلطان محمود را پذیرفته بود و ابن اثیر می‌نویسد که در این زمان امور دولت محمود به‌وسیله آی‌ابه اداره می‌شد (همان: ۲۳۰/۱۱). اما کمتر از یک سال پس از این واقعه مجدداً مؤید از محمود کناره جست. غزها یکی از عوامل مهم این جدایی بودند. آن‌ها به محمود پیام دادند درصورتی‌که به حضورشان برود، مطیع او خواهند شد. اگرچه محمود در ابتدا به غزها اعتماد ننمود، اما درنهایت در ۵۵۳ق نزد آن‌ها رفت و غزها مطیع و جزو سپاه سلطان شدند. باوجود پیروزی‌های چشمگیری که غزها کسب نمودند، پراکندگی و تفرق میان آن‌ها و تراز پایین سیاسی اجتماعی‌شان سبب می‌شد که قاصر از تشکیل حکومت باشند (باسورث، ۱۳۸۹: ۱۵۵) و بدین روی بود که تابع محمود شدند. راوندی نیز معتقد است که غزها گرچه اسباب جهانگیری و جهانداری داشتند اما فاقد عدل بودند: «چون عدل نبود همه هرزه نمود» و می‌نویسد که بدون عدل «سیاست و عمارت ممکن نگردد» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۶) و چون قادر به تشکیل حکومت نبودند به محمود روی آوردند. بااینکه غزها تحت تابعیت محمود درآمدند، از چپاول و تطاول بر شهرهای مختلف ابایی نداشتند. آن‌ها مدت کمی پس از وارد شدن به سپاه سلطان، به مرو یورش بردند که جهت غارت و چپاول بود. این اقدام خشم سلطان را در پی داشت. مؤید مانع از تسلط غزها بر مرو شده و آن‌ها را عقب راند. سلطان محمود و مؤید به تعقیب غزها شتافتند اما از آن‌ها شکست‌خورده و به طوس عقب نشستند. غزها پس از این پیروزی سرخس و طوس را غارت کردند. محمود از رویارویی مجدد با غزها ابا نمود و از ترس ایشان به گرگان گریخت (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۲۳۳/۱۱-۲۳۰). این واقعه سرآغاز انفکاک قطعی مؤید از سلطان محمود شد. مؤید، سلطان را در گریز به گرگان همراهی ننمود. وی به نیشابور رفت و برای چندمین بار حکومتی تشکیل داد. حدود یک سال بعد یعنی در ۵۵۴ق غزها مجدداً به محمود نامه نوشتند و خواستند که تابع او شوند. سلطان محمود به مرو آمد و غزها تحت رقیت وی درآمدند. طی سه سال پس از این واقعه، مهم‌ترین چالش حکومت مؤید آی‌ابه حفظ استقلال در برابر سلطان محمود بود. در ۵۵۴ق محمود و غزان به پیکار با مؤید شتافتند و آی‌ابه که توان رویارویی با ایشان را در خود نمی‌دید، عقب نشست. غزها نیشابور را غارت نموده و به همراه سلطان به مرو بازگشتند. پس از عودت ایشان، مؤید به نیشابور بازگشت. در ۵۵۵ق با ارسال منشور حکومت نیشابور از سوی محمود برای مؤید، مصالحه برقرار شد. اما در سال بعد مجدداً محمود و غزها بر نیشابور تاخته و آن را غارت نمودند. جنگ‌های بسیاری میان دو طرف روی داد که درنهایت با شکست و اسارت محمود به پایان رسید (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۲۷۳/۱۱). پس از این واقعه مؤید به‌نام خود و خلیفه المستنجد بالله خطبه خواند. مستوفی این واقعه را به سال ۵۵۷ه.ق دانسته و حکومت محمود را پنج سال و نیم ذکر کرده است (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۵۳).

مؤید آی‌ابه هم‌زمان با پیکار با محمود و همچنین پس از شکست او، شادیاخ نیشابور را معمور ساخته و به گسترش قلمرو خود اقدام نمود. مقر اصلی حکومت وی نیشابور و توابع آن بود. او چندین مرتبه نیشابور را نیز از دست داد و در برابر غزها و محمود از آن شهر عقب نشست. درنهایت توانست قدرت خود را با مرکزیت نیشابور تثبیت نماید. راوندی می‌نویسد، مؤید «شادیاخ را که سرای سلطان بود و سرای امرا و باره‌ی قدیم داشت آبادان کرد» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۲). از سوی دیگر مؤید با تثبیت قدرت در نیشابور، به توسعه قلمرو مبادرت نمود. او در سال ۵۵۵ه.ق به بیهق لشکر کشید و آن را تصرف نمود. در همان سال به هرات نیز یورش برد، اما نتوانست آن را فتح نماید. احتمالاً محمود و غزها طی سالیان بعد بیهق را از تصرف مؤید به درآورده‌اند، زیرا ابن فندق که آی‌ابه را «خسرو خراسان و ملک الشرق» خوانده، به حمله مؤید در ۵۶۱ق به بیهق اشاره نموده است (ابن‌فندق، ۱۳۶۱: ۲۸۴). در ۵۵۶ق رکن‌الدین محمود و پسرش مجبور شدند به آی‌ابه پناهنده شوند. مؤید آن‌ها را دستگیر نموده و به چشمانشان را میل کشید (میرخواند، ۱۳۷۵: ۴). با حذف محمود یکی از رقبای اصلی مؤید آی‌ابه کنار گذاشته شد. مؤید در ۵۵۷ق خواف را ضمیمه قلمرو

خود نمود، اما بازهم از تصرف هرات قاصر بود. در ۵۵۸ق، به قومس حمله نموده و بسطام و دامغان را متصرف شد اما سال پس از آن رستم بن علی حاکم مازندران این مناطق را از مؤید پس گرفت (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۳۱۲/۱۱، ۲۹۲). قلمرو مؤید در این زمان به نوشته جوزجانی شامل نیشابور و بلاد اطراف آن چون: «جام و باخرز و سیران و شارستان و جوزجان و دیگر شهرهایی که مضافات نشاپور» (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۷۳/۱) بود. در این زمان مؤید نامه‌ای به اسپهبد شاه غازی نوشت و اظهار بندگی و اطاعت کرد و گفت قصد دارد خطبه و سکه به نام او کند، اما اسپهبد به سخنان او توجهی نکرد (ابن‌اسفندیار، ۱۳۸۶: ۱۰۶/۲). شاید این اقدام مؤید برای به دست آوردن متحدی در برابر قدرت رو به تزاید خوارزمشاهیان بود. وقتی مؤید نتوانست حمایت اسپهبد شاه غازی را به دست آورد، ناگزیر به‌سوی سلجوقیان عراق متمایل گردید. آی‌ابه بعد از کنار گذاشتن محمود خان توانمندتر شده بود و اقداماتی در نسا انجام داد که با واکنش شدید خوارزمشاه روبرو گردید. سپاه آی‌ابه در ۵۵۹ق نسا را فتح کرد اما با نزدیک شدن نیروهای ایل ارسلان، مجبور به عقب‌نشینی به‌سوی نیشابور شد. آی‌ابه از مخالفان خوارزمشاه حمایت می‌کرد چراکه بعدها روابط بین آی‌تک و ایل ارسلان تیره شد. خوارزمشاه به قلمرو آی‌تک حمله برد و آی تک به مؤید پناهنده شد و به کمک نیروهای او از جنوب متصرفات خود دفاع کرد، اما دهستان به تصرف خوارزمشاه درآمد و از طرف وی والی برای این منطقه تعیین گردید (قفس‌اوغلی، ۱۳٦۷: ۱۰۰-۹۹).

نقش مؤید آی‌ابه در کشاکش سلاجقه عراق با خوارزمشاهیان

یکی از مشکلات آی‌ابه برای تسلط بر خراسان، قدرت رو به تزاید خوارزمشاهیان بود که تهدیدی دائمی برای خراسان بودند. خوارزمشاهیان پس از تکاپوهای بسیار، مؤید را مقهور قدرت رو به گسترش خود نمودند. ابتدا مؤید بود که تلاش نمود به قلمرو خوارزمشاه ایل ارسلان دست‌درازی نماید. وی لشکری به شهر نسا فرستاد که ایل ارسلان با فرستادن سپاهی، مانع از تصرف آن شهر شد. سپاه خوارزمشاه سپس به‌سوی نیشابور هجوم بردند که مؤید به رویارویی با ایشان شتافت و خوارزمشاهیان به دهستان عقب نشسته و آن را متصرف شدند. نویسندگان تاریخ الفی این واقعه را به سال ۵۵۰ ق نوشته‌اند (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۳۲۲۴/۵) اما این تاریخ بایستی به پس از مرگ سنجر مربوط باشد. در ۵۵۰ق هنوز ایل ارسلان بر تخت خوارزم تکیه نزده بود و در زمان به تخت نشستن او، در اواخر عهد سنجر، مؤید صاحب حکومت مستقلی نبود و تحت رهبری سنجر قرار داشت. راهکار مؤید برای مقابله با ایل ارسلان خوارزمشاه، اتحاد با سلجوقیان عراق بود. از سوی دیگر سلجوقیان عراق پس از کنار رفتن محمود تلاش نمودند تا امور خراسان را تحت سیطره درآورند. اتابک ایلدگز که اداره امور حکومت سلجوقیان عراق را تحت تسلط داشت، در خراسان مداخله نمود. سلجوقیان عراق که توان تسلط مستقیم بر خراسان را نداشتند، تلاش نمودند تا از طریق دست‌نشاندگی، آن را در اختیار گیرند. ارسلان بن طغرل، سلطان عراق، برای مؤید آی‌ابه خلعت فرستاده و فرمان داد که تمامی شهرهای خراسان را به‌نام او تصرف نماید و مؤید خطبه بنام سلطان ارسلان خواند (ابی‌الفداء، بی‌تا: ۴۱/۳). با این اتحاد و حمایت سلجوقیان عراق، مؤید آی‌ابه در شهرهای دیگر خراسان شروع به مداخله نمود. وی در سال ۵٦۰ ق هرات را تصرف نمود (همان: ۴۱/۳). ابن اثیر علت اقدام مؤید را این‌گونه می‌نویسد: مردم هرات در برابر حمله‌ی غزها، نامه‌ای به مؤید نوشته و شهر را به او تقدیم نمودند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۳۱٦/۱۱). پس از این‌که مؤید توانست محمود را از سر راه بردارد، ایل ارسلان تلاش نمود تا در امور خراسان مداخله نموده و بهانه‌اش انتقام محمود بود. شبانکاره‌ای می‌نویسد، ایل ارسلان با محمود سابقه دوستی داشت و به بهانه اینکه آی‌ابه، محمود را کنار زده بود، به خراسان لشکر کشید (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۱۳۷/۲).

زمانی که ایل ارسلان خوارزمشاه در سال ۵٦۲ ق قصد حمله به خراسان را داشت. آی‌ابه که از آمدن وی بیمناک بود، نامه‌ای به اتابک ایلدگز نوشت و از وی درخواست مدد نمود و او را تحریک به جنگ با ایل ارسلان خوارزمشاه نمود. در این نامه مؤید با این سخن که «خوارزمشاه ایل ارسلان سر آن دارد که بر نیشابور تاخت آورد و آن را از دستش درآورد و هرگاه کام خویش از نیشابور بگیرد، بدان خرسند نخواهد ماند و با خویشتن سخن از عراق خواهد کرد و اگر دستی برنیاورید که او را اندیشه‌اش بازآورد، بی‌گمان سیل رنجی بر سرتان ریزد که

بستنش نتوانید و دریای سختی سر برکشد که مدّش را جزری نباشد»(حسینی، ۱۹۳۳: ۱۸۵). ایلدگز نامه‌ای به ایل ارسلان نوشته و تهدید نمود که در صورت هجوم به خراسان، به او خواهد تاخت. ایل ارسلان خوارزمشاه به خراسان تاخت و دو ماه نیشابور را محاصره نمود، اما کاری از پیش نبرد. ایلدگز جهت رویارویی با وی به بسطام آمد. ایل ارسلان نیروهای خود را عقب کشید، اما مؤید به وی پیام داد که تحت سلطه‌ی او در خواهد آمد و خطبه و سکه بنام خوارزمشاه کرد (حسینی، ۱۹۳۳م: ۱۸۵). ابن فندق که در ۵۶۳ق کتابش را نوشته و نزدیک‌ترین شخص به واقعه است، می‌نویسد که در سال ۵۶۱ق در سبزوار خطبه بنام خوارزمشاه شد و در ۵۶۲ق در نیشابور این اتفاق افتاد (ابن‌فندق، ۱۳۶۱: ۲۸۴). زمانی که ایلدگز این مسئله را دریافت به عراق عجم بازگشت. اگرچه مؤید با التجا به ایلدگز، تلاش نمود مانع حمله‌ی خوارزمشاه شود، اما درنهایت خوارزمشاه را به سلجوقیان عراق ترجیح داد. می‌توان به این تحلیل رسید که مؤید آی‌ابه هنگامی‌که از قدرت خوارزمشاهیان و ضعف سلجوقیان عراق که تحت سیطره اتابک ایلدگز درآمده بودند مطلع گردید، ترجیح داد که در جبهه قوی‌تر یعنی ایل ارسلان خوارزمشاه قرار گیرد و از این طریق بتواند حکومت خود در را خراسان حفظ نماید.

پس از مرگ ایل ارسلان اوضاع خوارزم آشفته شد و تکش و برادرش سلطانشاه بر سر جانشینی پدر با یکدیگر به منازعه برخاستند. زمانی که سلطانشاه از تکش شکست خورد، به همراه مادرش خود را به دهستان رسانید، با سه یا چهار هزار سرباز خوارزمی و قصد داشت به‌سوی مازندران و نزد علاءالدوله حسن بن رستم برود. علاءالدوله حسن از آمدن او استقبال کرد اما آی ابه از این موضوع آگاه شد با تعدادی از نیروهایش به دهستان رفت و نسبت به سلطانشاه اظهار اطاعت کرد و گفت: «مبادا به مازندران بروی که تازیک را هرگز با ترک اعتماد نبود» و سلطانشاه به‌سوی خراسان رفت (ابن‌اسفندیار، ۱۳۸۶: ۱۱۷/۲؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۰۸). دلایل حمایت مؤید از سلطانشاه را در چند مورد می‌توان دسته‌بندی کرد: ۱. مؤید آی‌ابه در پی بهره‌گیری از اختلافات درونی خوارزمشاهیان بود ۲. خزانه ترکان خاتون که سلطانشاه به همراه خود از خوارزم آورده بود نیز به‌عنوان یکی از عوامل مهم در این اقدام مؤید تأثیر داشت. این نکته را باید در نظر گرفت که به دلیل هجوم‌ها و غارت‌های منطقه خراسان توسط غزها، توان مالی و اقتصادی شهرهای خراسان به‌شدت تضعیف شده بود. بنابراین خزانه و ثروت ترکان خاتون می‌توانست به مؤید آی‌ابه در رسیدن به مقاصدش کمک نماید.۳. استفاده از نفوذ و مشروعیت سلطانشاه، چراکه ترکان خاتون به مؤید گفته بود، مردم و سپاه خوارزم از سلطانشاه حمایت می‌کنند. مؤید آی‌ابه می‌دانست که توان هماوردی با خوارزمشاهیان و سلطان قدرتمندی مانند تکش را ندارد. بنابراین در پی استفاده از نیروی سلطانشاه در برابر تکش بود. این موضوع از اقدامات او با استفاده از نیروهای سلطانشاه و ثروت ترکان خاتون در مازندران و طبرستان قابل استناد است. ابن‌اسفندیار و مرعشی از تحرکات نیروهای مشترک مؤید و سلطانشاه در مازندران گزارشی ارائه می‌دهند. مؤید با لشکری به همراه سلطانشاه ساری را تصرف نمودند و سپس سپاه مؤید به همراه سلطان شاه به گرگان رفت. لشکرکشی دومی نیز گزارش شده است که گویا بعد از وفات علاءالدوله حسن بار دیگر لشکر خراسان به‌اتفاق سلطانشاه به مازندران هجوم برده و مناطقی را متصرف شده‌اند. مؤید برادرش قوشتم را در شهر دوینی مازندران به حکومت گماشت و به‌اتفاق سلطانشاه به نیشابور بازگشتند (ابن‌اسفندیار،۱۳۸۶: ۱۳۰/۲، ۱۱۸؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۱۰-۱۰۹). ابن‌اسفندیار علت بازگشت مؤید از مازندران را حمله به‌طرف خوارزم ذکر نموده است. هنگامی‌که سلطانشاه و مؤید در مازندران مشغول جنگ بودند، سلطانشاه از مؤید خواست که او را در لشکرکشی به خوارزم و گرفتن تاج و تخت کمک کند و تهدید کرد که اگر مؤید به او برای حمله به خوارزم کمک نکند، از قراختاییان مدد خواهد جست.

آی‌ابه در ۵۶۸ق به خوارزم لشکر کشید اما با تمهیداتی که تکش اندیشید، سپاهیان مؤید شکست خوردند و خودش اسیر و کشته شد (ابی‌الفداء، بی‌تا: ۵۳/۳؛ فصیح‌خوافی، ۱۳۸۶: ۲۶۰/۲؛ قفس‌اوغلی، ۱۳۶۷: ۱۰۹-۱۰۸). قفس اوغلی می‌نویسد به مؤید گفتند مردم و سپاه خوارزم از سلطان شاه حمایت می‌کنند و مؤید نیز طمع داشت که جواهرات و اموال ترکان خاتون به او تقدیم شود (همان: ۱۰۹). مؤید آی‌ابه در دوره حکومت خود که حدود شانزده

سال طول کشید، تلاش نمود تا قلمرو خود را گسترش دهد اما مواجهه با قدرت‌هایی چون سلطان محمود، غزها، سلجوقیان عراق و خوارزمشاهیان سبب شد تا وی کامیابی چندانی در این امر نیابد. وی بخشی از قدرت‌گیری خود را مرهون سیاست‌ورزی بود. مؤید در دوره‌هایی که توان رویارویی با حریفان را نداشت، سروری آن‌ها را پذیرفته و خطبه بنامشان می‌نمود. حافظ ابرو مدعی است که مؤید «اکثر بلاد خراسان در تصرف گرفته بود»(حافظ‌ابرو، ۱۳۷۵: ۳۱/۳) اما جوزجانی می‌نویسد که «مؤید با شاه و ملوک غور و عراق طریق مودت و مراعات جوانب سلوک داشت» (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۷۴/۱-۲۷۳). نکته مهم در عدم موفقیت مؤید در ایجاد حکومتی مستقل را باید در جایگاه متزلزل مؤید به دلیل دارا نبودن مشروعیت سیاسی و محبوبیت در بین فرماندهان سلجوقی دانست که این موضوع مؤید را ناچار به نزدیکی بیشتر به بقایای سلجوقیان در خراسان سوق می‌داد و مؤید به دنبال استفاده از مشروعیت سلجوقیان در خراسان به‌عنوان ابزاری برای دست یافتن به حاکمیت بود. این موضوع از چرخش‌ها و جناح‌بندی‌های متغیر او در طول این دوران قابل استناد است، گاهی به‌طرف سلجوقیان عراق، گاهی به‌طرف سلطان سنجر پیر و خسته و گاهی به‌طرف خوارزمشاهیان در حال قدرت گیری.

تسلط خوارزمشاهیان بر نیشابور در دوره‌ی اخلاف آی‌ابه

پس از کشته شدن مؤید آی‌ابه، امرا فرزندش طغان‌شاه را به تخت نشاندند. طغان‌شاه نیز نیشابور را دارالملک خود قرار داد، بنابراین او فاقد توانایی و کفایت لازم برای اداره امور بود. منابع اشاره می‌کنند که طغانشاه بیشتر اوقات خود را به خوشگذرانی می‌پرداخت. جوزجانی می‌نویسد که طغان‌شاه «مدام در عشرت و رقص و طرب و شراب بودی» (جوزجانی،۱۳۶۳: ۲۷۴/۱). سلطان شاه بعد از شکست از تکش، به شادیاخ نیشابور رفته و به طغانشاه جانشین و پسر مؤید آی‌ابه پناهنده شد اما بدین سبب که طغانشاه نیروی کافی نداشت، به‌ناچار به دربار غوریان پناهنده شد (قفس‌اوغلی، ۱۳۶۷: ۱۰۹). قتل مؤید راه را برای دخالت خوارزمشاهیان در خراسان هموار نمود. سلطانشاه که علیه برادرش تکش شورش نموده بود، تلاش نمود با مدد گرفتن از قراختاییان، قلمرو گذشته‌ی خود را بازستاند. اما وی نتوانست در خوارزم کاری از پیش ببرد و به خراسان یورش برد. سلطانشاه ابتدا متوجه شهرهای مرو و سرخس شد که در تصرف غزها بود. بنابراین ابتدا به سرخس لشکر کشید و ملک دینار غز را شکست داده و شهر را محاصره نمود. وی چون نتوانست سرخس را تصرف نماید، به مرو لشکر برده و آن را تصرف نمود و چندین بار به سرخس هجوم برد. یاران ملک دینار متفرق شدند و او نامه‌ای برای طغان‌شاه فرستاد تا سرخس را به او تسلیم نماید و در عوض بسطام به او داده شود. طغان‌شاه یکی از امرای خود بنام امیر عمر فیروزکوهی را به ضبط سرخس فرستاد (جوینی، ۱۳۸۵: ۲۱/۲). بنابراین ملک دینار در برابر یورش‌های پیاپی سلطانشاه که جهت گسترش قلمرو انجام می‌شد، به طغانشاه پناه برد و شهر سرخس را به وی واگذار نمود. اما طغانشاه نیز نتوانست در برابر سلطانشاه تاب مقاومت بیاورد و شهر سرخس را به نفع وی از دست داد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق: ۱۱/ ۳۷۹؛ فصیح‌خوافی، ۱۳۸۶: ۲۶۳/۲). انفعال طغانشاه در برابر سلطانشاه سبب شد که بسیاری از سپاهیان و امرا از وی جداشده و به سلطانشاه بپیوندند. حکومت طغانشاه تا ۵۸۱ق ادامه یافت. وی تنها از آن روی توانست حکومت خود را استمرار دهد که فردی مصالحه‌جوی بود. منهاج سراج می‌نویسد که «چون از وی مضرتی لاحق نمی‌شد همگنان او را زحمت ندادند» (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۷۴/۱). محمد بن ابراهیم دوران حکومت طغانشاه را تا سال ۵۸۹ق دانسته (محمد بن ابراهیم، ۱۳۹۰: ۹۰) که با منابع دیگر تائید نمی‌گردد. طغانشاه با سلطان تکش روابط دوستانه برقرار کرد و خطبه و سکه به نام او نمود. او جوانی دارای ذوق ادبی و بسیار بخشنده و طرفدار شاعران بود. این رباعی درباره اوست.

کو آنکه از او تازه شدی جان وجود
یک‌ذره شمردی کرمش کان وجود
تا دامن حشر بر نخواهد زد سر
ماهی چون طغانشه از گریبان وجود

طغانشاه سعی کرد با همسایگان نیز روابط حسنه‌ای ایجاد کند، به‌خصوص با اسپهبدان مازندران رابطه خویشاوندی

برقرار نمود (ابن‌اسفندیار، ۱۳۸٦: ۱۳۴/۲). مؤلف عقدالعلی به حمایت طغانشاه از شعرا اشاره نموده و در مورد حوادث سال ۵۷۰ق می‌نویسد که به دلیل کم‌توجهی امرای کرمان، علما و شعرا ناچار کرمان را ترک می‌کردند خود او نیز قصد عزیمت به خراسان داشته، زیرا: «از لطف طبع ملک طغانشاه رحمه‌الله و تربیت او در حق اهل هنر استماع افتاده بود» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۸۴: ۱۸۴). پس از مرگ طغانشاه، فرزندش سنجرشاه به حکومت رسید. در دوره کوتاه حکومت سنجرشاه، کفایت چندانی از وی دیده نشد و امور حکومتش در دست اتابکش منقلی بیگ بود. تسلط منقلی که «دست به مصادره و مطالبه گشاده کرد» سبب رنجش امرا شده و بسیاری از آن‌ها سنجرشاه را ترک کرده و به سلطانشاه پیوستند. سومر اقدامات منقلی را جاهلانه دانسته است (سومر، ۱۳۸۰: ۱۹۳). بدین ترتیب بخش اعظم قلمرو سنجرشاه به چنگ سلطانشاه افتاد (جوینی، ۱۳۸۵: ۲۲/۲) و خودش اسیر تکش شده، به خوارزم برده شد (جوزجانی، ۱۳٦۳: ۲۷۴/۱) و بدین ترتیب حکومت ملوک نیشابور در ۵۸۳ق خاتمه یافت. تکش با تصرف نیشابور و قتل منقلی، سنجرشاه و مادر او را با دیگر بزرگان نیشابور به خوارزم برد و ملک خراسان را به قطب‌الدین خان پسرش سپرد (ابن‌اسفندیار، ۱۳۸٦: ۱۴۹/۲؛ قفس‌اوغلی،۱۳٦۷: ۱۳۲-۱۳۰).

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه بیان شد از آشفتگی‌های حاصل از شکست سنجر از غزها، نیروهایی سر برآورد که تفرق در قلمرو و تمرکزگریزی را در پی داشت. مؤید آی‌ابه یکی از نیروهایی بود که از این آشفتگی بهره برده و با گسست از قدرت مرکزی سلجوقیان در خراسان، حکومتی مستقلی پی‌افکند. وی نیشابور را مرکز حکومت خود قرار داده و ضمن تکاپو جهت کسب قلمرو بیشتر در خراسان، به اصلاحاتی اقدام نمود که نتیجه آن آبادانی نسبی نیشابور و توابع آن بود. مهم‌ترین مسائل سیاسی حکومت وی رویارویی با غزها، محمودخان و خوارزمشاهیان بودند. سلیمانشاه و محمود کفایت چندانی نداشتند و از جمع‌کردن همه نیروهای سنجر در اطراف خود ناتوان بودند. غزها نیز فاقد رهبری واحد و الگوی ملک‌داری و مهم‌ترین هماورد ملوک نیشابور در توسعه قلمرو، خوارزمشاهیان بودند. مؤید به دلیل فقدان مشروعیت نتوانست همه امرای سنجر را به هواداری خود قانع سازد و به همین سبب در حمله به بسیاری از شهرها ناکام بود. پس از معدوم ساختن محمود، آی‌ابه موقعیت مستحکم‌تری یافت و برخی شهرهای مهم چون هرات را تصرف نموده و قلمرو خود را گسترش داد، اما این حوادث مقارن با گسترش ارضی حیطه قدرت خوارزمشاهیان بود. مؤید بخشی از اقتدار خود را مرهون سیاست‌ورزی بود و از اینکه گاهی استقلال خود را در برابر سلجوقیان عراق، محمود و خوارزمشاهیان از دست بدهد یا اینکه در مواجهه با قدرتی برتر حامیان پیشین خود را فراموش نماید، ابایی نداشت. حکومت ملوک نیشابور متکی به فرد و فاقد ساختاری استوار بود و پس از مؤید ضعف بر آن مستولی شد. طغانشاه فردی سست بنیه بود و تنها صلح‌جویی وی سبب شد بتواند حکومت محدودی در نیشابور داشته باشد. آخرین تکاپوی ملوک نیشابور برای در اختیار گرفتن شهرهای دیگر، معلول توسل ملک دینار به طغانشاه بود. حکومت ملوک نیشابور حتی پیش از مرگ طغانشاه مضمحل شده بود، و متعاقبا خودسری و تحکم اتابک منقلی و عدم‌کفایت سنجرشاه مُهری بر پایان این حکومت زد.

فهرست منابع

۱. آقسرایی، محمود بن محمد. (۱۳٦۲). ***مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار***. تصحیح عثمان توران. تهران: اساطیر.

۲. ابن‌اثیر، عزالدین (۱۳۸۵ق). ***الکامل فی التاریخ***. بیروت: دارالصادر.

۳. ابن‌اسفندیار. (۱۳۸٦). ***تاریخ طبرستان***. تصحیح عباس اقبال. به اهتمام محمد رمضانی. تهران: کلاله خاور.

۴. ابن‌الوردی، زین‌الدین عمر بن مظفر. (۱٤۱۷ق). ***تاریخ ابن الوردی***. بیروت: دارالکتب العلمیه.

۵. ابن‌جوزی، ابوالفرج. (۱۴۱۲ق). ***المنتظم فی التاریخ الملوک و الامم***. تحقیق محمد مصطفی عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیه.

٦. ابن‌جوزی، سبط. (۱٤۳٤ق). ***مراه الزمان فی تواریخ الاعیان***. الجزء عشرین. دمشق: دارالرساله العالمیه.

۷. ابن‌خلدون، عبدالرحمان. (۱۳۶۳). *العبر*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۸. ابن‌فندق، علی بن زید. (۱۳۶۱). *تاریخ بیهق*. بی‌جا: کتابفروشی فروغی.

۹. ابن‌کثیر، عماد الدین اسماعیل. (۱۴۰۷ق). *البدایه والنهایه*. بیروت: دارالفکر.

۱۰. ابی‌الفداء، عمادالدین اسماعیل. (بی‌تا). *المختصر فی اخبار البشر*. الجزء الثالث. مصر: بالطبعه الحسینیه المصریه.

۱۱. افضل‌الدین کرمانی، احمد بن حامد. (۱۳۸۴). *عقدالعلی للموقف الاعلی*. تصحیح مریم ایرانمنش. تهران: اطلاعات.

۱۲. باسورث، ک. ا. (۱۳۸۹). «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران». *تاریخ ایران کیمبریج*. گردآورنده ج.آ. بویل. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.

۱۳. بنداری، فتح بن علی. (۱۳۵۷). *تاریخ سلسله سلجوقی*. ترجمه محمدحسین جلیلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۱۴. بیضاوی، ناصرالدین. (۱۳۸۲). *نظام التواریخ*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: بنیاد موقوفات افشار.

۱۵. تتوی، احمد و آصف خان قزوینی. (۱۳۸۲). *تاریخ الفی*. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: علمی و فرهنگی.

۱۶. تویسرکانی، قاسم. (۱۳۸۳). **نامه‌های رشیدالدین وطواط**. تهران: دانشگاه تهران.

۱۷. جوزجانی، منهاج الدین سراج. (۱۳۶۳). *طبقات ناصری*. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

۱۸. جوینی، عطاملک. (۱۳۸۵)، *تاریخ جهانگشای جوینی*. تصحیح محمد قزوینی و شاهرخ موسویان. تهران: دستان.

۱۹. جوینی، منتجب الدین بدیع. (۱۳۸۴). *عتبه الکتبه*. تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی. تهران: اساطیر.

۲۰. حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله. (۱۳۷۵). *جغرافیای حافظ ابرو*. تهران: میراث مکتوب.

۲۱. حسيني، صدرالدين علي. (۱۹۳۳م). *اخبار الدوله السلجوقيه*. تصحيح محمد اقبال. لاهور: نشريات كليه فنجاب.

۲۲. حموی، یاقوت. (۱۳۸۳). *معجم البلدان*. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

۲۳. خواندمیر، غیاث‌الدین. (۱۳۸۰). *تاریخ حبیب السیر*. تهران: خیام.

۲۴. راوندی، محمد بن علی. (۱۳۶۴). *راحه الصدور و آیه السرور*. تصحیح محمد اقبال و محمد مینوی. تهران: امیرکبیر.

۲۵. زمچی‌اسفزاری، معین‌الدین. (۱۳۳۸). *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*. تصحیح محمدکاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.

۲۶. سومر، فاروق. (۱۳۸۰)، *اغوزها (ترکمن‌ها)*. ترجمه آنادردی عنصری، تهران: حاج طلایی.

۲۷. شبانکاره‌ای، محمد بن علی. (۱۳۸۱). *مجمع الانساب*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.

۲۸. فروزانی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). *سلجوقیان از آغاز تا فرجام*. تهران: سمت.

۲۹. فصیح‌خوافی. (۱۳۸۶). *مجمل فصیحی*. تصحیح محسن ناجی نصرآبادی. تهران: اساطیر.

۳۰. قفس‌اوغلی، ابراهیم. (۱۳۶۷). **تاریخ دولت خوارزمشاهیان**. ترجمه داود اصفهانیان. تهران: گستره.

۳۱. کاتب‌اصفهانی، عمادالدین. (۲۰۰۴م). *تاریخ دولت آل سلجوق*. تصحیح یحیی مراد. بیروت: دارالعلمیه.

۳۲. گروسه، رنه. (۱۳۷۹). *امپراتوری صحرانوردان*. ترجمه عبدالحسن میکده. تهران، علمی و فرهنگی.

۳۳. محمد بن ابراهیم. (۱۳۹۰). *ذیل سلجوقنامه*. تصحیح میرزا اسماعیل افشار. تهران: اساطیر.

۳۴. مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.

۳۵. میرخواند، محمد بن خاوندشاه. (۱۳۷۵). *روضه الصفا*. تهران: علمی.

۳۶. میرسیدظهیرالدین بن سید نصیر الدین. (۱۳۴۵). *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*. به‌کوشش محمدحسین تسبیحی. تهران: شرق.

۳۷. نیشابوری، ظهیرالدین. (۱۳۹۰). *سلجوقنامه*. تصحیح میرزا اسماعیل افشار. تهران: اساطیر.

۳۸. همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. (۱۳۸۶). *جامع التواریخ: تاریخ آل سلجوق*. تصحیح محمد روشن. تهران: میراث مکتوب.

39. Altay Koymen, Mehmet. (2004). *Selcuklu Devri Turk Tarihi*. Ankara: Turk Tarih Kurumu Basimevi.

40. Zaporozhets, V,M. (2012). *The Seljuks*. Honnover: European acadmy of natural scinces. E.v.